



به هم ریختن قلعه شنی



دختر بچه‌ای در حال ساخت یک قلعه شنی است؛
برای همین خیلی خوشحال است.



او قلعه شنی را بزرگتر می‌کند.



وای نه، بچه‌ای روی قلعه شنی پا گذاشته
و قلعه به هم ریخته است.



حالا دختر بچه خیلی ناراحت است.





دلفین بازیگوش



پسر بچه‌ای روی قایق نشسته و به دریا نگاه می‌کند. او یک دوربین دارد.



دوربین از دست پسر بچه رها می‌شود و به دریا پرتاب می‌شود.



هر چه تلاش می‌کند نمی‌تواند دوربین را بردارد. یک دلفین نیز در همان نزدیکی در حال شنا کردن است.



دلفین دوربین پسر بچه را به او پس می‌دهد. حالا پسر خوشحال است.





یک روز برفی



برف در حال باریدن است و خانه‌ای را می‌پوشاند.



دختری برف را از مسیر خانه خود پارو می‌کند.



او برف بیشتری را پارو می‌کند.



دختر کل مسیر خانه را تمیز کرده و حالا خوشحال است.





تولد جوجه‌ها



یک لانه و سه تخم‌مرغ وجود دارد.



مرغی روی تخم‌ها می‌نشاند.



ناگهان تخم‌مرغ‌ها سوراخ می‌شوند.



حالا سه جوجه از تخم بیرون آمده‌اند و با مادر خود پیاده‌روی می‌کنند.

